

میگفت و میگفت و اندک آن خبره ابو الحسن امین است ویر میگویند  
تو ایان می آری میگفت من از دشنام و عاری ترسم **و از آنکه**  
عبد المطلب پس رفقه بود یکی از علما یهود و برادر دین گفت از کدام  
قومی گفت از قریش گفت از کدام قبیله گفت از بنی ناسر گفت  
مراد ستوری میدی که در دین و از اعضای تو بنکر گفت آری  
از عورت نباشد یهودی گفت بنی و دو دست ترا میگویند  
و برادر ستوری داد در بنی و دو دست وی نظر کرد پس گفت  
در یکدستی تو ملک باد شاهی می بینم و در بنی و دو دست تو بنو  
و بنی و سر انجام نیکم و این گفتیم که بنی زهره ای عبد المطلب  
زن کرده گفت نه گفت برو و از بنی زهره زن خواه عبد المطلب  
ازین باز گفت و ما نمیت ایوب را از بنی زهره نکاح کرد  
**و از آنکه** که خارجه بن عبد المطلب که عیب بر ملک از پدر  
خود روایت کرده است که جمعی از بران قوم ما گفتند  
که بقصد عسره بلکه میرفتیم یهودی بر رسم تجارت با ما همراه شد  
چون بیکم رسیدم آن یهودی عبد المطلب را دیده گفت که مادر

قدیم بود

تو که گفتی و بعد بل را بان راه نمیت یافتیم که از نسل ابرام  
بیغمی آید که وی و قوم ما را بکشند چون گفتن قدم نهاد  
**و از آنکه** که چون آدم علیه السلام که اول فراد انسانی  
بود و سایر افراد که اولاد و ست در صلب می ای بصورت در  
اندر ارج داشتند بود اسطه شمال صلب می بران جزوی از وی  
که ماده بدن جسمانی عنصر می محمد بود صلی الله علیه و سلم نوری عظیم  
از جسمه مبارک می می یافت و آن جزوی از صلب آدم علیه السلام  
بر جم خود و از آنجا صلب شیت علیهما السلام و بنحی از صلاب  
ظاهر بن یارحام طاهرات و از ارحام طاهرات با صلاب طاهرین  
و آن نوریت صلب از جسمه بحیثه انتقال می یافت تا نوبت بعد رسید  
چون آن جزوی از صلب می در ولایت نهاده شد و آن نوریت  
وی نافق گرفت و بر اجمالی طاهرین که همه زنان قریش شقیقه  
و فرقه می گشتند و استعدای ترویج وی کردند اما آن دو  
نصیب آنست نمیت و هب این بعد منافش چنانکه باید باشد  
امده تعالی **و از آنکه** که در پیش اصرار یهود که در شام بودند